شماره 1270

از سلیمان نبی

**تا امامت علی و آل علی علیهم السّلام**

اَعُوذُ بِاللهِ مِنَ الشَّیطانِ الرَّجیم

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِی بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِی بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَیْءٍ عَالِمِينَ. وَ مِنَ الشَّياطينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حافِظينَ [[1]](#footnote-1)

و تندباد را مسخّر سلیمان کردیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم حرکت می‌داد و ما به همه چیز علم داریم. و گروهی از شیاطین را مسخّر او قرار داده بودیم که برایش غوّاصی می‌کردند و غیر از آن نیز کارهایی برای او انجام می‌دادند و ما نگهبان آنان بودیم.

باد، مسخّر حضرت سلیمان علیه السّلام

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ

و تندباد را مسخّر سلیمان کردیم که به فرمان او به سوی سرزمینی که آن را پربرکت کرده بودیم حرکت می‌داد و ما به همه چیز علم داریم.

در سورۀ انبیاء قسمت‌هایی از حالات انبیاء علیهم ‌السّلام بطور اجمال ذکر شده از جمله انبیاء علیهم السّلام که ذکرش در این سوره آمده حضرت سلیمان علیه السّلام است. جلسۀ قبل دربارۀ حضرت داوود علیه السّلام و جناب سلیمان ذکری شده بود و این آیه هم باز مربوط به حضرت سلیمان است که می‌فرماید: از جمله مواهبی که ما به سلیمان دادیم که از معجزات و خوارق عادات هم هست این بود که باد را مسخّر فرمان او کرده بودیم، باد تحت فرمان او بود به هر جهتی که او اراده می‌کرد باد او را حرکت می‌داد با آن بساطی که داشت می‌بُرد. البتّه مسئلة این‌که بساطی باشد و روی آن نشسته باشد و بعد حرکت کند در خود قرآن نیامده امّا در روایاتی که در ذیل آیات هست نقل شده که حضرت بر بساطی می‌نشست با اعوان و انصار و یارانش، باد آنها را حرکت می‌داد. قرآن همین مقدار اشاره دارد که ما بادِ تند را مسخّر فرمانش کرده بودیم. عاصِفَةً یعنی تندباد و طوفان شدید. ما این تندباد را مسخّر فرمانش کرده بودیم.

وَلِسُلَيْمَانَ الرِّيحَ عَاصِفَةً تَجْرِي بِأَمْرِهِ إِلَى الْأَرْضِ الَّتِي بَارَكْنَا فِيهَا

به فرمان سلیمان علیه ‌السّلام این تندباد آنها را حرکت می‌داد به همان زمین مبارکی که ما آنجا را پربرکت قرار داده‌ایم (سرزمین شامات).

**این دو آیه با هم منافاتی ندارد**

در سورۀ ص آیۀ 36 آمده که حضرت سلیمان به هر جا که می‌خواست باد او را می‌برد:

فَسَخَّرْنا لَهُ الرّیحَ تَجْری بِأمْرِهِ رُخاءً حَیْثُ أصابَ

ما باد را مسخّر او ساختیم که به فرمان او هر جا که می‌خواست به نرمی روان می‌شد.

در سورۀ انبیاء فقط زمین مبارک اسم برده شده. احتمالاً چون آن زمین پایتخت حکومتش بوده از این نظر مورد ذکر واقع شده ولی در سورۀ ص بطور مطلق است: «حَیْثُ أصابَ»؛ هر جایی که او می‌خواست باد او را می‌برد. فرقی که در سورة انبیاء با سورة ص هست این است که در سورة انبیاء می‌فرماید: «عاصِفَةً»؛ تندباد مطیع فرمانش بود. در سورۀ ص دارد که: «رُخاءً» یعنی با آرامش، نرم و ملایم. این دو آیه به حسب ظاهر با هم منافات دارند. کلمۀ «رُخاءً» در سورة ص با «عاصِفَةً» در سورة انبیاء به حسب ظاهر سازگار نیست.

اگر تأمّل بشود منافاتی ندارند برای اینکه سرعت حرکت، منافات با این ندارد که در حرکت سریع و تند باشد ولی در عین حال آرامش داشته باشد و اضطراب در آن نباشد. الآن ما در هواپیما می‌نشینیم با سرعت حرکت می‌کند ولی ما آرامیم هیچ‌گونه اضطراب در داخل هواپیما نداریم. لیوان آبی که در دست ماست هیچ حرکتی ندارد ولی در عین حال حرکت تند است. اگر انسان سوار الاغ بشود بیشتر حرکت و اضطراب دارد تا هواپیما. یا در ماشین اضطراب دارد ولی در هواپیما با اینکه سریع هم هست آرامشش محفوظ است. با سرعت می‌رود امّا سرنشینانش آرام هستند و هیچ اضطرابی ندارند. انسان به راحتی خوابش می‌برد و کمترین تشویشی ندارد و اصلاً متوجّه نمی‌شود چطور این مسیر را طی کرد.

پس در عین حال‌که تندباد را مسخّر فرمانش کرده بودیم با سرعت حرکت می‌کرد ولی آرام و ملایم بود پس «رُخاءً» در سورة ص با «عاصِفَةً» در سورة انبیاء با هم منافات ندارند و ناسازگار نیستند. در سورة ص آمده است که: «حَیْثُ أصابَ»؛ هر جا که حضرت سلیمان می‌خواست باد او را می‌بُرد. در سورة انبیاء می‌فرماید: «اِلَی‌ الأرضِ الَّتی بارَکنا فیها»؛ او را به آن زمین پربرکت می‌بُرد. عرض شد این هم منافاتی ندارد. بله، هر جا که می‌خواست می‌برد منتهی این زمین مبارک از آن نظر که پایتخت حکومتش بوده مورد اختصاص ذکر قرار گرفته برای شدّت اهتمامی که به آنجا داشته است.

دنبالۀ آیه می‌فرماید: «وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ»؛ البتّه ما به همه چیز علم داریم. علم ما محیط به تمام حقایق است، قدرت ما هم دنبالِ علم است:

أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ وَ هُوَ اللَّطيفُ الْخَبيرُ [[2]](#footnote-2)

آیا کسی که موجودات را آفریده نمی‌داند؟ در حالی که او باریک‌بین و آگاه است.

آن کسی که قدرتِ ایجاد دارد قبل از قدرت، علمِ به ایجاد دارد و لذا: «وَ كُنَّا بِكُلِّ شَيْءٍ عَالِمِينَ»؛ تکیه‌گاه این اعجاز و خَرق عادت جناب سلیمان علیه السّلام علم و قدرت ماست. ما عالِم به همة رموز و قوانین و مقرّرات نظامات هستی که خود به وجود آورده‌ایم هستیم. «أَ لا يَعْلَمُ مَنْ خَلَقَ»؛ آن کسی که خود می‌سازد آیا نمی‌داند چه می‌سازد؟ ما هم عالِمیم و هم قادر بر ایجاد معلوم خود هستیم. و از جمله مواهبی که به جناب سلیمان داده شده اینکه:

وَ مِنَ الشَّياطينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِكَ [[3]](#footnote-3)

ما گروهی از شیاطین را مسخّر فرمان او قرار داده بودیم که برایش غوّاصی می‌کردند و غیر از آن نیز کارهایی برای او انجام می‌دادند.

آنها را تسخیر کرده بود و آنها را وامی‌داشت که در عمقِ دریاها می‌رفتند و برای او جواهرات و یا انواع و اقسام چیزهایی که لازم داشت بیرون می‌آوردند و کارهای دیگر هم می‌کردند منحصر به غوّاصی نبود. در سورة سبأ می‌فرماید:

وَ مِنَ الْجِنِّ مَنْ يَعْمَلُ بَيْنَ يَدَيْهِ بِإِذْنِ رَبِّهِ [[4]](#footnote-4)

گروهی از جنّ را وادار کرده بودیم تحت نظارت او کار می‌کردند،.

اگر یک‌جا تعبیر به جنّ شده و جای دیگر تعبیر به شیطان شده فرقی نمی‌کند. برای اینکه شیاطین از جنّ هستند شکّی در آن نیست: «إِبْليسَ كانَ مِنَ الْجِنِّ»[[5]](#footnote-5)؛ ابلیس از گروه جنّ بود. منتهی شیاطین گروه شرورِ جنّ هستند. چون جنّ مانند اِنس، کافر و مؤمن و فاسق و متّقی دارند. آنها هم موجوداتی هستند که دارای عقل و شعورند، تکلیف دارند، آنها هم بهشتی و جهنّمی دارند:

وَ لَقَدْ ذَرَأْنا لِجَهَنَّمَ كَثيراً مِنَ الْجِنِّ وَ الْإِنْسِ [[6]](#footnote-6)

و مسلّماً بسیاری از جنّیان و آدمیان را برای دوزخ آفریده‌ایم.

گروهی از جنّ شیاطین هستند که موجوداتی شرورند، گروهی هم مؤمن و متّقی هستند، خوبند. آن گروه شیاطین سرکِشند آنها فرمان نمی‌برند ولی ما آنها را مسخّر او کرده بودیم. جناب سلیمان گروهی از آنها را تسخیر کرده بود منتهی گروهی را به زنجیر کشیده بود، آنهایی که قدری متمرّد بودند و گردن شقّی می‌کردند.

وَ آخَرينَ مُقَرَّنينَ فِی الْأَصْفاد [[7]](#footnote-7)

و گروه دیگری از شیاطین را در غُل و زنجیر (تحت سلطۀ او) قرار دادیم.

جناب سلیمان یک گروه از شیاطین متمرّد را به زنجیر کشیده بود و گروه دیگر را که تسلیم بودند استخدام کرده بود و به کارهایی گمارده بود. یکی از کارهایشان غوّاصی بود و بعضی کارهای دیگر انجام می‌دادند که در سورة سبأ اسم برده شده:

يَعْمَلُونَ لَهُ ما يَشاءُ مِنْ مَحاريبَ وَ تَماثيلَ وَ جِفانٍ كَالْجَوابِ وَ قُدُورٍ راسِياتٍ [[8]](#footnote-8)

گروه جنّ برای سلیمان هر چه می‌خواست می‌ساختند از معبدها، مجسّمه‌ها، ظروف بزرگ مانند حوض‌ها و دیگ‌های ثابت.

وَ مِنَ الشَّياطينِ مَنْ يَغُوصُونَ لَهُ وَ يَعْمَلُونَ عَمَلاً دُونَ ذلِكَ وَ كُنَّا لَهُمْ حافِظينَ

شیطان‌هایی که مستخدم بودند و تحت فرمان او بودند برایش غوّاصی می‌کردند، غیر عمل غوّاصی هم کارهای دیگر می‌کردند و ما نگهبان آنان بودیم.

قدرت اینکه تمرّد کنند نداشتند، به سلیمان علیه السّلام این قدرت را داده بودیم که با ارادة خود آنها را تسخیر می‌کرد. جنّ و انس و وحش و طیر و... همه تحت فرمان جناب سلیمان بودند و باد هم تحت فرمان و مسخّر او بود. در سورة انبیاء همین مقدار آمده است.

البتّه در بعضی تواریخ که جنبة تفسیری و روایی هم دارند در مورد جناب سلیمان علیه السّلام قصّه‌هایی نقل می‌کنند که به افسانه نزدیک‌تر است و شاید خیلی هم اساس نداشته باشد. در روایاتی هم که شاید به اعتبار نزدیک‌تر باشد بیش از این ذکر نشده، فعلاً در مقام بیان آن نیستیم.

**تفاوت اساسی انبیاء و اولیاء الهی با سایر افراد بشر**

به ‌هرحال آن چیزی که لازم است بدانیم این‌که خداوند سبحان برای انبیاء و اولیاء علیهم‌ السّلام امتیازاتی قائل شده است، به حسب ظاهر آنها با سایر افراد بشر مشابه هستند. از نظر ظاهر «اَنَا بَشَرٌ مِثلُکُم» امّا فرقشان «يُوحَى‏ إِلَیَّ» است. از زمین تا آسمان با افراد دیگر فاصله دارند. مثل قرآن، قرآن به حسب ظاهر مانند سایر کتاب‌هاست یعنی با همان حروفی که سایر کتاب‌ها نوشته می‌شود با همان حروف‌ نوشته می‌شود؛ الف، ب،... امّا تفاوت میان قرآن و سایر کتاب‌ها، تفاوت میان خالق و مخلوق است. همان‌طور که خالق از مخلوق بطورلایَتَناها فاصله دارد، قرآن هم با سایر نوشته‌ها به همین کیفیّت فاصله دارد و لو به حسب ظاهر با همان حروف نوشته شود. امام هم با مردم به همین کیفیّت است. پیغمبر و امام علیهم السّلام با سایر افراد بشر به حسب صورت با همین اعضاء و اجزایی که ما داریم ساخته شده‌اند. امام عصر ارواحنا فداه بدنی دارد؛ چشم و گوش و دست و پایی دارد، در همین عالم زندگی می‌کند، از همین هوا استنشاق می‌کند امّا تفاوت او با سایر افراد بشر مثل تفاوت خالق و مخلوق است، خیلی فاصله است. مثل همان قرآن، قرآن چقدر با سایر کتب فاصله دارد ظاهراً همان حروف است، امام علیه‌ السّلام با سایر افراد بشر به همین صورت است امّا خیلی فرق است میان او و سایر افراد بشر. این جمله در بیان امام صادق علیه‌السّلام هست که می‌فرماید:

غَيْرَ مُشَارِكِينَ‏ لِلنَّاسِ- عَلى‏ مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِی الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ‏- فِی شَیْ‏ءٍ مِنْ أَحْوَالِهِم‏ [[9]](#footnote-9)

در عین حال که پیغمبران و امامان در خلقت ظاهری و ترکیب بدنی با مردم مشابهند ولی در هیچ‌کدام از حالات با آنها مشابه نیستند.

از جهت معنا و مرتبۀ امامت و ولایتشان با مردم مشابه نیستند خیلی با هم فاصله دارند ولی در عین حال «عَلَى‏ مُشَارَكَتِهِمْ لَهُمْ فِی الْخَلْقِ وَ التَّرْكِيبِ»؛ در خلقتِ ظاهری و ترکیب بدنی مشابهند امّا از جهت معنا و باطنِ کار با مردم مشابهت ندارند. «یُوحَی اِلَیَّ» بیان همین فاصله است.

تعابیر غلط رایج خداگونه، حسین‌گونه، علی‌گونه

در نهج‌البلاغه آمده است: «لا یُقاسُ بِآلِ مُحمَّدٍ (صَلّی اللهُ عَلیْهِ و آله) مِنْ هذِهِ الاُمَّةِ اَحَدٌ»[[10]](#footnote-10)؛ احدی را نمی‌‌شود با امام که آل‌محمّد علیهم السّلام است در حدّ مقایسه و سنجش قرار داد، ممکن نیست. «لایُسَوَّی بِهِمْ مَنْ جَرَتْ نِعْمَتُهُمْ عَلَیْهِ اَبَداً»؛ هرگز ولی‌‌نعمت با ریزه‌خوارِ خوانِ نعمت برابر نخواهد بود. او ولی‌نعمت است او بِإِذنِ الله کار می‌کند، چطورمی‌شود ریزه‌خوارِ خوان نعمتش با خودش برابر باشد. آن کسی که نَفَسش به ارادۀ او بسته است آیا این با او برابر می‌شود که مرگ و حیاتش به دست اوست؟

تمام عوالم امکان هرچه که هست از عرش گرفته تا مادون در پرتو نور وجود امام علیه السّلام به برکات هستی می‌رسند، همۀ اینها در پرتو وجود نور اقدس اوست. عالَم در طول ولیّ‌الله وجوداً قرار می‌گیرد نه در عرض او که همدوش و برابر او باشد:

بِیُمنِهِ رُزِقَ الْوَرَی وَ بِوُجُدِهِ ثَبَتَتِ الأَرضُ وَ السَّماءُ [[11]](#footnote-11)

به برکت او به خلایق روزی می‌رسد و به وجود او زمین و آسمان برجاست.

وقتی همه ریزه‌خوار خوان نعمت او باشند و به دست او به برکات هستی برسند ‌چطورمی‌شود که اینها برابر و همدوش باشند؟ گاهی تعبیراتی می‌شود؛ حسین‌گونه، علی‌گونه، این تعبیرات مناسب با ادب اسلامی نیست. حتّی گاهی خداگونه هم تعبیر می‌کنند و حال این‌که قرآن صریحاً فرموده: «لَیسَ کَمِثلِهِ ‌شَیءٌ»[[12]](#footnote-12)؛ خدا اصلاً مانند ندارد. این معقول نیست. ولی تخلّق به اخلاق الهی مطلبی است یعنی در مرتبۀ امکان، آن اخلاقی که حسنه است و کمال حساب می‌شود در خود به‌وجود بیاورد امّا گونه داشتن صحیح نیست. چون گونه یا همگون یعنی مانند و این صریح قرآن است که: «لَیسَ کَمِثلِهِ‌ شَیءٌ»؛ چیزی نمی‌شود که مانند او باشد. وقتی او مانند ندارد ولیّ او هم مانند ندارد. بله، اگر افراد بشر خیلی هنر کنند بتوانند شیعۀ آنها بشوند، دنباله‌رو آنها باشند، پیروشان باشند، این مطلبی است امّا هرگز نمی‌توانند همدوش و کنار آنها باشند. در طول ولیّ‌الله هستند هیچ ممکن نیست در عرض ولیّ خدا قرار بگیرند و مانند و شبیه او باشند، معقول نیست چون او ولیّ است و اینها «مُوَلَّی عَلَیه» هستند.

**بیان امام صادق علیه السلام در شناخت شخصیّت امام علیه السلام**

این حدیث از امام صادق علیه السّلام نقل شده است که فرمود:

إِنَّ اللَّهَ خَلَقَنَا فَأَحْسَنَ‏ خَلْقَنَا وَ صَوَّرَنَا فَأَحْسَنَ صُوَرَنَا وَ جَعَلَنَا عَيْنَهُ فِی عِبَادِهِ [[13]](#footnote-13)

خداوند ما را خلق کرد و خلقت زیبا و ممتازی به ما داده، خدا به ما صورت داده، صورتی که ممتاز و حَسَن است، ما چشم بینای خدا در میان بندگانش هستیم. «وَ لِسَانَهُ النَّاطِقَ فِی خَلْقِهِ»؛ ما زبانِ گویای خدا در میان خلقش هستیم. «وَ يَدَهُ الْمَبْسُوطَةَ عَلَى عِبَادِهِ بِالرَّأْفَةِ وَ الرَّحْمَةِ»؛ و آن دست مهر و رحمت گشوده بر سر بندگان خدا ما هستیم. یعنی آن دستی که یدالله است و باید با آن دست کار انجام بشود.

فَسُبْحانَ الَّذی بِيَدِهِ مَلَكُوتُ كُلِّ شَیْ‏ءٍ [[14]](#footnote-14)

منزّه است خداوندی که مالکیّت و حاکمیّت همه چیز به دست اوست.

دست او در عالم کار می‌کند و ملکوت هر چیزی به دست اوست. علی علیه السّلام فرمود: «أنَا یدالله»؛ یدالله منم. «يَدُاللَّهِ فَوْقَ أَيْديهِمْ»[[15]](#footnote-15)؛ دست خدا بالای دست آنهاست.

دردنبالۀ روایت امام صادق علیه السلام دارد: «وَ وَجْهَهُ الَّذِی يُؤْتَى مِنْهُ»؛ آن وجهُ اللّهی که باید همه به سمت او بیایند تا به خدا نزدیک بشوند ما هستیم. چون هر کسی با صورتش شناخته مي‌شود. ما بخواهیم به هرکس رو بیاوریم به صورتش رو می‌آوریم که او را می‌شناسیم. کسی بخواهد رو به خدا بیاورد باید رو به علی و آل‌علی علیهم ‌السّلام بیاید، آنها را بشناسد با شناسایی آنها خدا را بشناسد. و آنها را دوست بدارد تا خدا را دوست بدارد.

مَنْ عاداکُم فَقَدْ عادَ اللهَ وَ مَنْ اَحبَّکُم فَقَدْ اَحَبَّ اللهَ وَ مَنْ اَبْغَضَکُم فَقَدْ اَبْغَضَ اللهَ [[16]](#footnote-16)

هر کس شما را دشمن بدارد خدا را دشمن داشته و هر کس شما را دوست بدارد خدا را دوست داشته و هر کس با شما کینه ورزد با خدا کینه ورزیده است.

و لذا امام صادق علیه السلام فرمود: «بِنَا أَثْمَرَتِ الْأَشْجَارُ وَ أَيْنَعَتِ الثِّمَارُ»؛ اگر درخت‌ها میوه می‌دهند به برکت وجود ماست اگر میوه‌ها به حدّ رسیدن می‌رسند به دست ماست. «وَ جَرَتِ‏ الْأَنْهَارُ وَ بِنَا يَنْزِلُ غَيْثُ السَّمَاءِ»؛ به‌وسیلۀ ما نهرها در عالم جریان پیدا می‌کنند و باران به‌وسیلة ما از آسمان نزول می‌کند. «وَ يَنْبُتُ عُشْبُ الْأَرْض»؛‏ گیاهان و هر چه که در عالم هست به برکت وجود ماست.

علم امام مولود طبیعت نیست، او باید رهبر طبیعت باشد. علم امام اکتساب از طریق حسّ و تجربه و عقل و تفکّر نیست، این کارِ افراد عادی است، ما هستیم که حقایق را از طریق حواسّ ظاهری و عقل و فکر صید می‌کنیم. ائمّه علیهم السلام فوق اینها هستند آنها حقایق هستی را با چشم دیگری می‌بینند، با گوش دیگری می‌شنوند.آنها مصونیّت آسمانی دارند امّا بقیّه اشتباهات دارند، با عقل هم اشتباه می‌کنند.

منشأ اختلاف دانشمندان عالَم با یکدیگر

آنهایی که تمام کارشان با ابزار عقلی بوده اشتباهات دارند. آنها که فلاسفه هستند فقط با عقل کار می‌کنند ابزارشان عقل است در عین حال که ابزارشان عقل است اشتباهات دارند. اشتباهات اساسی هم دارند. یکی با ابزار عقل کار می‌کند و پیش می‌رود، می‌گوید: روحِ انسان «جسمانیّةُ الحُدُوث» است. دیگری هم که با همین ابزار عقل پیش می‌رود می‌گوید: روحِ انسان «روحانیّةُ الحُدُوث» است. این‌قدربا هم اختلاف دارند. با این‌که ابزار هر دو عقل است اگر بنا بود عقل اشتباه نکند نباید اینها اختلاف داشته باشند همۀ دانشمندان و بزرگان هرچه اختلاف دارند دلیل آن این است که طریقشان طریق حسّ و تجربه و عقل و تفکّر است ولی علم پیامبر و امام مولود طبیعت نیست:

إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْیٌ يُوحَى‏ عَلَّمَهُ شَديدُ الْقُوَى‏ [[17]](#footnote-17)

آنچه می‌گوید چیزی جز وحی که بر او نازل شده نیست. (فرشتۀ) بسیار نیرومند به او تعلیم داده است.

لذا علم آنها اکتساب از طریق حسّ و عقل و فکر نیست. بلکه علم امام شعبه‌ای از خزانۀ علم الهی است.

وَ إِنْ مِنْ شَیْ‏ءٍ إِلَّا عِنْدَنا خَزائِنُهُ وَ ما نُنَزِّلُهُ إِلَّا بِقَدَرٍ مَعْلُومٍ [[18]](#footnote-18)

خزائن همه چیز تنها نزد ماست و ما آن را جز به اندازۀ معیّن نازل نمی‌کنیم.

بزرگی چنین تعبیر کرده است می‌گوید: می‌شود گفت ذهن مقدّس امام علیه السّلام دفتر فهرست ممکنات است یعنی او برای پی بردن به حقایق جز اینکه به صفحۀ ذهن خودش مراجعه کند به چیزی نیاز ندارد. برای درک حقیقتی فقط به صفحۀ ذهن خود مراجعه می‌کند. «إِنَّ الْإِمَامَ‏ إِذَا شَاءَ أَنْ يَعْلَمَ عُلِّمَ»[[19]](#footnote-19)؛ امام هر گاه بخواهد بداند می‌داند. و اگر این نباشد یک کودک نوزاد چطور می‌شود به محض اینکه از مادرش متولّد شده قوّۀ عاقله‌اش کار کند، تعقّل کند، حقایق آسمانی را درک کند و بگوید:

إِنِّی عَبْدُ اللَّهِ آتانِیَ الْكِتابَ وَ جَعَلَنی‏ نَبِيّاً [[20]](#footnote-20)

من بندۀ خدایم او به من کتاب عطا کرده و مرا پیامبر قرار داده است.

کودک نوزاد و تازه به دنیا آمده زبان باز کند و اِخبار از حقایق آسمانی کند، این به عقل مربوط نیست، این نه به حسّ مربوط است نه به عقل و فکر مربوط است.

**تلاوت قرآن حضرت ولیّ عصر؟عج؟ در شکم مادر**

کدام نوزادی است که فکر و عقلش کار کند و درک حقایق کند. این مطلب دیگری است اصلاً به عقل و فکر و حسّ مربوط نیست. یا جنین در رحم مادر کِی می‌تواند تلاوت قرآن کند که امام عصر ارواحنا فداه در شب ولادتش، حکیمه خاتون که در کنار نرجس خاتون مادر حضرت بوده او می‌گوید موقع زایمانش برادرزاده‌ام به من فرمود: عمّه سورة قدر را بخوان. من شروع کردم به خواندن سورة قدر، دیدم کس دیگری هم با من همراهی می‌کند ولی در اتاق نیست، درست دقّت کردم دیدم بچّه‌ای که در رحم مادر است با من همراهی می‌کند و سورة قدر را تلاوت می‌کند. جنین در رحم مادر مگر قوّة عاقله‌اش و فکرش کار می‌کند که با تعقّل، با تفکّر و با تجربه بخواهد به حقایق برسد، این هم مطلب دیگری است.

**امام جواد علیه السلام و ارائۀ جلوه‌ای از عظمت مقام امامت**

امام جواد علیه السّلام که امروز روز ولادت با سعادتشان بود وقتی طفل دو ساله بود جریانی پیش آمد، زمانِ امام جواد علیه السّلام به خاطر اضطراباتی که در شیعه بود لازم بود امام علیه السلام گاهی از اوقات گوشه‌ای از آن قدرت الهی‌شان را نشان بدهند. طفل دو ساله‌ای که دست او به ‌دست مادرش بود از کوچه‌ای می‌گذشتند، در آنجا جمعیّتی بودند مقتضی شد که امام جواد علیه السّلام گوشه‌ای به آنها نشان بدهد و لذا ایستاد و بنا کرد به سخنرانی کردن، کودکی که بیست و پنج ماه از عمر شریفش گذشته بود. جملاتی دارد:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِی خَلَقَنَا مِنْ نُورِهِ وَ اصْطَفَانَا مِنْ بَرِيَّتِهِ وَ جَعَلَنَا أُمَنَاءَ عَلَى خَلْقِهِ وَ وَحْيِهِ [[21]](#footnote-21)

حمد خدا را که ما را از نور با عظمتش آفرید، ما را از میان همة مخلوقاتش برگزید، ما را امین بر خلقش و امین بر وحی‌اش قرار داد.

أَيُّهَا النَّاسُ أَنَا مُحَمَّدُ بْنُ عَلِیٍّ الرِّضَا بْنِ مُوسَى الْكَاظِمِ بْنِ جَعْفَرٍ الصَّادِقِ بْنِ مُحَمَّدٍ الْبَاقِرِ بْنِ عَلِیٍّ سَيِّدِ الْعَابِدِينَ بْنِ الْحُسَيْنِ الشَّهِيدِ ابْنِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَلِیِّ بْنِ أَبِی طَالِبٍ ابْنِ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ بِنْتِ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى؟عهم؟ أَجْمَعِينَ

عرض شد به اقتضای شرایط لازم بود حضرت اثبات کند من فرزند امام ابوالحسن الرّضا علیه السّلام هستم. اِبنِ موسَی الکاظم، اِبنِ جعفرٍ الصّادق، همین‌طور تا رسید به رسول‌الله صلی الله علیه و آله و سلم، بعد فرمود:

إِنِّی وَ اللَّهِ لَأَعْلَمُ مَا فِی سَرَائِرِهِمْ وَ خَوَاطِرِهِمْ

بدانید به خدا قسم! من از آنچه در دل دارید و خطوراتی که در ذهن شما مي‌گذرد باخبرم.

وَ إِنِّی وَ اللَّهِ لَأَعْلَمُ النَّاسِ أَجْمَعِينَ بِمَا هُمْ إِلَيْهِ صَائِرُونَ

به خدا قسم! من از همۀ مردم داناترم که کار مردم به کجا منتهی می‌شود.

أَقُولُ حَقّاً وَ أُظْهِرُ صِدْقاً عِلْماً قَدْ نَبَّأَهُ اللَّهُ تَبَارَكَ وَ تَعَالَى قَبْلَ الْخَلْقِ أَجْمَعِينَ وَ بَعْدَ بِنَاءِ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرَضِينَ

سخنی حق و راست است که از روی اطّلاع می‌گویم خداوند متعال مرا پیش از تمام مردم و پس از آفرینش آسمان‌ها و زمین‌ها باخیر نموده است (این علم ما اکتسابی نیست).

وَ ايْمُ اللَّهِ لَوْ لَا تَظَاهُرُ الْبَاطِلِ عَلَيْنَا وَ غَوَايَةُ ذُرِّيَّةِ الْكُفْرِ وَ تَوَثُّبُ أَهْلِ الشِّرْكِ وَ الشَّكِّ وَ الشِّقَاقِ عَلَيْنَا لَقُلْتُ قَوْلًا يَعْجَبُ مِنْهُ الْأَوَّلُونَ وَ الْآخِرُونَ

به خدا قسم! اگر چیره شدن اهل باطل و گمراهی کفّار و حملۀ مشرکین و شکّاکان و شقاوتمندان مانع من نمی‌شد سخنی می‌گفتم که باعث تعجّب گذشتگان و آیندگان شود.

ثُمَّ وَضَعَ يَدَهُ عَلَى فِيهِ ثُمَّ قَالَ يَا مُحَمَّدُ اصْمُتْ كَمَا صَمَتَ آبَاؤُكَ وَ اصْبِرْ كَما صَبَرَ أُولُوا الْعَزْمِ مِنَ الرُّسُلِ

بعد حضرت دست خود را روی دهانش گذاشت و فرمود: ای محمّد! ساکت باش آنچنان که پدرانت سکوت کردند و صبر کن آنچنان که انبیاء اولوالعزم صبر کردند.

بعد راه افتاد و مردم هم به احترام او کنار می‌رفتند، و راه را باز می‌کردند. بزرگان و مشایخ متوجّه او بودند و می‌گفتند: «اللَّهُ أَعْلَمُ حَيْثُ يَجْعَلُ رِسالَتَهُ»[[22]](#footnote-22)؛ خدا می‌داند چه کسانی را برای پیشوایی مردم انتخاب کند.

با چنین حُسن و ملاحت اگر اینان بشرند زآب و خاک دگر و شهر و دیار دگرند

**تغییر عقیدۀ فردی با عنایت خاصّ امام جواد علیه السلام به او**

یکی از افراد که اسم او دقیقاً در خاطرم نیست می‌گوید: قدری در امامت امام جواد علیه السّلام وقوفی داشتم، واقفی‌ها کسانی بودند که در امام کاظم علیه السّلام وقوف کرده بودند و به امامت امام رضا علیه السّلام قائل نبودند. چون مي‌گفتند: امام آن است که فرزندی داشته باشد که جای او بنشیند. چون امام رضا علیه السلام تا اواخر عمر خود فرزندی نداشتند. شاید تا سنّ چهل و هفت یا چهل و هشت سالگی فرزند نداشتند و این اضطرابی در بین شیعیان بود و می‌گفتند ایشان امام نیست چون امام باید فرزندی داشته باشد که جای او بنشیند.

و لذا به امام نامه می‌نوشتند که ما چطور شما را امام بدانیم و حال اینکه شما فرزندی نداری. حضرت می‌فرمودند: شما از کجا فهمیدید من فرزند ندارم؟ من به همین زودی فرزند خود را که حجّت خداست به شما ارائه خواهم کرد. از دنیا نمی‌روم تا فرزند من که فارق بین حقّ و باطل است به دنیا خواهد آمد. این بود که عدّه‌ای متوقّف بودند. این مرد هم می‌گوید من توقّف در امامتشان داشتم. روزی به خانة امام جواد علیه السّلام رفتم، دیدم جمعیّت زیادی در خانه رفت و آمد می‌کنند من هم وارد شدم دیدم مرد غریبی کناری نشسته من هم کنار او رفتم تا قدری تسکینش بدهم. قدری صحبت کردیم، هنوز امام وارد آن اتاق نشده بودند.

قدری طول کشید نماز ظهر و نماز عصر را آنجا خواندم، بعد از نماز عصر بود که مردم حرکت کردند، معلوم بود که امام جواد وارد شدند، دیدم به حسب ظاهر کودکی است چون مردم برخاستند من هم برخاستم اظهار ادب کردم رفتم دستشان را بوسیدم حضرت نگاه تندی به من کرد فرمود: تو کجا این‌جا کجا؟ چطور اینجا آمده‌ای، یادی از ما کرده‌ای، حالا که آمده‌ای درست بیا، تسلیم باش. از این حرف تکان خوردم. گفتم: آقا! تسلیمم. در واقع تسلیم نبودم.

بار دوّم فرمود: تسلیم باش. باز گفتم: تسلیمم. بار سوّم فرمود: «وَیلَکَ سَلِّم»؛ وای بر تو تسلیم باش. این جملۀ اخیر آن‌چنان تکانم داد که زیرورو شدم، دگرگون شدم، تمام آن شکّ و شبهه‌ای که در دلم بود به کلّی برطرف شد. یک حالت مجذوبیّتی نسبت به امام علیه السّلام در من پیدا شد و گفتم: «اَشهَدُ اَن ‌لا اِلهَ ‌اِلّا الله»؛ شهادت می‌دهم به وحدانیّت خدا و شهادت می‌دهم به این‌که شما حجّت پروردگارید. شما را به امامت قبول کردم و ولایت شما را پذیرفتم. فردای آن روز خدمت حضرت شرفیاب شدم و سؤالاتی پرسیدم.

منظور این‌که ائمّه علیهم ‌السّلام به حسب ظاهر مشابه با دیگران هستند امّا در باطن خیلی فرق دارند، تفاوت از زمین تا آسمان است. و این اعتقادی است که ما بحمدالله در جان خود داریم. امیدواریم اِن‌شاءالله خداوند این اعتقاد را در دل و جان ما راسخ نگه دارد و معتقدیم که تمام عقایدِ حقّه و تمام اخلاق فاضله و تمام اعمال صالحۀ ما در شرایطی نجات‌‌بخش است که در سایة ولایت و امامتشان و برائت از دشمنانشان قرار گیرد. این دو مطلب (تولّی و تبرّی) همیشه باید در کنار هم باشد.

**جوان عزیز و مراقبت دقیق از اعتقادات خود**

غالباً فرصت‌هایی که پیش می‌آید تذکّر می‌دهم مخصوصاً برای جوان‌ها و نوجوان‌ها. می‌گویم مراقب باشند اگر گاهی برحسبِ مصالحِ سیاسی کلمۀ وحدت میان شیعه و سنّی گفته می‌شود اشتباه نشود وحدت اعتقادی در کار نیست، وحدت اعتقادی برای ما ظلمت می‌آورد. اگر بگوییم راه آن‌ها با راه ما یکی است. این اشتباه است، این ممکن نیست. بله، اگر دشمن مشترکی داشته باشیم با هم در مقابلشان در صف واحد می‌ایستیم. ولی وحدتِ اعتقادی هرگز نخواهیم داشت یعنی ما به دو راه معقتدیم؛ یک راه حتماً به جهنّم می‌رود و راه دیگر حتماً رو به بهشت می‌رود، همان راهی که راه علی علیه السّلام و راه آل‌علی علیهم السّلام است و ما موظّفیم دینمان را از آن‌ها بگیریم.

**رمز سعادت بشر تبعیّت از امامت علی و آل علی علیهم السلام**

آنچه مسلّم است اینکه قرآن احتیاج به بیان دارد. بیان قرآن از چه کسی باید گرفته شود. از ابوحنیفه، از شافعی، از احمد حنبل، از مالک باید بگیریم یا نه، از امام صادق علیه السّلام بگیریم. دو راه است، نمی‌شود بگوییم راه ما یکی است. راه ما یکی نیست. جوان‌ها و نوجوان‌ها این مطلب را اشتباه نگیرند راه دو تا است. ما از این راهی که دنبال علی و آل‌علی علیهم السّلام هستیم می‌رویم، با آن راه قابل جمع نیست. مگر می‌شود علی علیه السّلام و عمر با هم بسازند، با هم برادر بشوند؟ این شدنی نیست. ما «اِنَّما المُؤمِنونَ اِخوَة» هم که داریم و اصطلاح مؤمنون هم که در روایات داریم همان کسانی هستند که در مسیر علی علیه السّلام و آل‌علی علیهم السّلام هستند. روایات، مؤمن را به این معنا به ما نشان می‌دهند نه اینکه هر کسی که شهادت به وحدانیّت داشته باشد مؤمن باشد. و لذا برادری ما اگر هم باشد از این نظر است که در مبارزه با دشمن مشترکمان وحدت داشته باشیم.

همان‌طور که برای روییدن بذر صالح، تنها یک زمین پاک کافی نیست، باید باران ببارد و آفتاب بتابد. اگر تنها قلب آدم پاک باشد، فرض بفرمایید آدم پاکی هم باشد، خیلی سلیم الاخلاق، صادق، امین و باوفا، همه چیز او درست باشد؛ اخلاقیاتش خوب، اعمال صالحه هم خوب انجام می‌دهد، خیلی خوب نماز می‌خواند، خیلی خوب روزه می‌گیرد، خوب انفاقات می‌‌دهد. همة اینها درست است امّا همین‌قدر که ولایتِ مولا را ندارد و برائت از دشمنانش را ندارد هیچ بهره‌ای نخواهد برد. طبق روایات ما به رو در آتش جهنّم خواهد افتاد. رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم فرمود:

وَ الَّذِی نَفْسِی بِيَدِهِ لَا يُبْغِضُنَا أَهْلَ الْبَيْتِ أَحَدٌ إِلَّا أَكَبَّهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِی نَارِ جَهَنَّم‏ [[23]](#footnote-23)

سوگند به آن کس که جانم به دست اوست هیچ کس ما اهل‌بیت را دشمن ندارد جز اینکه خداوند او را به رو در آتش دوزخ افکند.

برای اینکه ما قرآن را به حکم رسول خدا از عترت باید بگیریم. آنها در روایاتشان به ما نشان دادند تا این مسئلۀ ولایت و برائت از دشمنانشان نباشد اعمال صالحه، اخلاق فاضله و عقاید حقّه هیچ‌کدام نافع به حالِ ما نخواهد بود. و لذا ما شاکریم، بحمدالله این نعمت را خدا به ما عنایت فرموده ما در صراط مستقیم «عَلِیٌّ مَعَ‏ الْحَقِّ‏ وَ الْحَقُّ مَعَ عَلِیٍّ»[[24]](#footnote-24) حرکت می‌کنیم یعنی حق بر محور علی علیه السّلام می‌چرخد. و لذا امروز که روز ولادت امام جواد علیه السّلام است و پس فردا هم روز ولادت مولی الموالی، مولی المتّقین امیرالمؤمنین علیه السّلام است. خداوند اِن‌شاءالله همۀ این عیدها را بر ما مبارک بگرداند و لحظه لحظه بر معرفت و محبّت ما نسبت به خاندان عصمت بیفزاید. آن‌چه واقعاً ما باید از خدا بخواهیم و در واقع سرمایۀ دنیا و آخرت ماست همین است. معرفت و شناختن پیامبر و عترت او علیهم السلام و گرفتن دین از دست آن‌ها، آن‌چه آنها بیان می‌کنند دین همان است. این معرفت ماست و برائت از دشمنان‌شان در دنیا و آخرت سرمایۀ اصیل ماست.

پروردگارا! این سرمایه را در دنیا و آخرت برای ما حفظ بفرما.

نسل ما را محبّ اهل‌‌بیت و دشمن دشمنانشان قرار بده.

حُسن عاقبت به همۀ ما عنایت بفرما.

آمین یا ربّ العالمین

و السّلام علیکم و رحمة الله و برکاته

1. - سورۀ انبیاء، آیات 81 و 82. [↑](#footnote-ref-1)
2. - سورۀ ملک، آیۀ 14. [↑](#footnote-ref-2)
3. - سورۀ انبیاء، آیۀ 82. [↑](#footnote-ref-3)
4. - سورۀ سبأ، آیۀ 12. [↑](#footnote-ref-4)
5. - سورۀ کهف، آیۀ 50. [↑](#footnote-ref-5)
6. - سورۀ اعراف، آیۀ 179. [↑](#footnote-ref-6)
7. - سورۀ ص، آیۀ 38. [↑](#footnote-ref-7)
8. - سورۀ سبأ، آیۀ 13. [↑](#footnote-ref-8)
9. - کافی، جلد 1، صفحۀ 410. [↑](#footnote-ref-9)
10. - نهج البلاغه، خطبۀ 2. [↑](#footnote-ref-10)
11. - مفاتیح الجنان، دعای عدیله. [↑](#footnote-ref-11)
12. - سورۀ شوری، آیۀ 11. [↑](#footnote-ref-12)
13. - کافی، جلد 1، صفحۀ 144. [↑](#footnote-ref-13)
14. - سورۀ یس، آیۀ 83. [↑](#footnote-ref-14)
15. - سورۀ فتح، آیۀ 10. [↑](#footnote-ref-15)
16. - زیارت جامعۀ کبیره. [↑](#footnote-ref-16)
17. - سورۀ نجم، آیات 4 و 5. [↑](#footnote-ref-17)
18. - سورۀ حجر، آیۀ 21. [↑](#footnote-ref-18)
19. - کافی، جلد 1، صفحۀ 258. [↑](#footnote-ref-19)
20. - سورۀ مریم، آیۀ 30. [↑](#footnote-ref-20)
21. - بحارالانوار، جلد 50، صفحۀ 9. [↑](#footnote-ref-21)
22. - سورۀ انعام، آیۀ 124. [↑](#footnote-ref-22)
23. - امالی مفید، صفحۀ 217. [↑](#footnote-ref-23)
24. - الاحتجاج، جلد 1، صفحۀ 75. [↑](#footnote-ref-24)